

تطیر در سوره یاسین

(بیان تأثیر آن از دیدگاه قرآن و روایات)

عبدالرحمان علیزاده*

همیده عبدالمهی*

چکیده

در این نوشتار مسأله تطیر و تفأل و تأثیر آن از دیدگاه قرآن و روایات مورد بحث قرار گرفته است. پندار بی اساس تطیر، مختص عرب جاهلی نبوده و در میان سایر اقوام و ملل نیز شایع بوده است. بسیاری از اشیا، حیوانات، افراد و حتی انبیای الهی را به فال بد می گرفتند. از دیدگاه قرآن، فال بد هر کسی از خود اوست و پیشامدهای ناگوار زندگی انسان‌ها، در واقع بازتاب گناهان آن‌ها است. در قرآن و به ویژه در سوره یاسین و در روایات نیز به تطیر اشاره‌هایی شده است. تطیر، بی اساس و در ردیف شرک و کفر است و فقط از جنبه روانی و به طور کاذب در افراد اثر ایجاد می نماید. میزان تأثیر آن به پذیرش هر فرد بستگی دارد. کلیدواژه‌ها: تطیر، تفأل، طائر، سعد و نحس.

مقدمه

معمولاً در میان انسان‌ها و اقوام مختلف، موضوع فال نیک و بد رواج داشته است. آنان اموری را به «فال نیک» و اموری را به «فال بد» می گرفتند و آن را دلیل بر شکست و

* استاد دانشگاه و کارشناس ارشد علوم و معارف قرآنی قم.

* کارشناسی ارشد الهیات.

ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند، در حالی که هیچ‌گونه رابطه منطقی میان پیروزی یا شکست با این‌گونه امور وجود نداشت، و مخصوصاً در «فال بد»، غالباً جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید تأثیرات روانی می‌توانند داشته باشند. «فال نیک» غالباً مایه امیدواری و حرکت است ولی «فال بد» موجب یأس و نومیدی و سستی و ناتوانی است. شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از «فال نیک» نهی نشده، اما «فال بد» به شدت محکوم گردیده است. رسوم خرافی و جاهلی از آن ملت و فرهنگ خاصی نیست و نمی‌توان آن را به دوره معینی از تاریخ محدود کرد و خاستگاه مشخصی را برای آن برشمرد. با وجود این، پدید آمدن خرافات بین انسان‌ها اسبابی دارد که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱. آرزوی داشتن سرنوشتی مطلوب؛ ۲. علاقه شدید به آینده‌نگری؛ ۳. تلاش برای دور ماندن از تأثیر عوامل و حوادث ناگوار؛ ۴. کوشش در توضیح اسرار طبیعت.

این خواهش‌ها و تلاش‌ها گاهی انسان را به انحراف کشانده و باعث شده که وی به پندارها و عقایدی موهوم، که به کلی خلاف منطق و واقعیت است، باورمند شود. یکی از خطرناک‌ترین خرافات در اجتماع انسانی، که اثرات بسیار زیان‌باری در عرصه حیات معنوی و مادی بشر داشته است، به فال بد گرفتن وجود انبیای الهی و رسالت آنها است. اینان بدون این که علل حوادث را بررسی کنند، پیامبران را مسؤول حوادث تلخ و نارسایی‌های زندگی خود می‌دانستند و این برداشت نادرست از دیر زمان بر افکار آنها حکم فرما بوده است. تطیر از خرافاتی است که ذهن جوامع بشری و حتی افکار فرهیختگان را به خود مشغول کرده است. برخی می‌پندارند اشیاء، حیوانات، بعضی انسان‌ها و تحولات طبیعت، می‌تواند حوادث ناگواری را در زندگی بشر پدید آورد بی آن که سنخیت یا رابطه‌ای علی و معلولی بین فاعل و آن حادثه وجود داشته باشد.

مفهوم شناسی

۱. «تطیر» در لغت: تطیر، از واژه تطیر «پرنده» گرفته شده و به صورت طیره به فتح یا سکون «ی» هم به کار رفته است^۱. اصل تطیر را پراندن پرنده می‌داند که سپس برای چیزهای دیگر نیز استعمال شده است^۲. واژه تطیر مصدر باب تفعّل از ماده تطیر «پرنده» گرفته شده

است. این منظور می نویسد: عرب‌ها طيور را نگه می داشتند و با آنان تطير می زدند؛ به همین دلیل نحوست را طير، طائر و طيرة می گفتند؛ چون به انواع پرندگان فال بد می زدند. طير به فال بد گرفتن و نحس دانستن چیزی است. در اصل به معنای سخن، فعل یا چیز دیدنی است که مورد پسند نباشد^۳. تطير به معنای فال بد زدن به چیزی و شوم دانستن آن است. ثلاثی مجرد آن «ط ی ر» است که به معنای «مرغ» است، و در باب تفعّل، معنای فال بد زدن را می دهد؛ چون مردم غالباً با مرغ، فال می زدند و لذا شوم دانستن چیزی را تطير خواندند^۴.

۲. «تطير» در اصطلاح: «تطير» در حقیقت نشانگر اعتقاد به قدرتی دیگر در عرض قدرت خدا و نشانه قبول فاعلی قادرتر از خداوند در امر سرنوشت موجودات است و در حقیقت اعتقاد به غیر خداست^۵. نحوه اشتقاق تطير از طير این گونه بوده است که در دوران جاهلیت در تصمیم گیری به پرندگان وابسته بودند و وقتی اراده انجام کاری می کردند، اگر پرنده ای را می دیدند که به سمت راست آنها پرواز می کند آن را به فال نیک می گرفتند و به مسیرشان ادامه می دادند و اگر به سمت چپ ایشان حرکت می کرد، آن را شوم می پنداشتند و از مسیرشان بر می گشتند^۶. در بسیاری از موارد پرنده ای را از لانه اش پرواز می دادند تا از جهت پرواز او تصمیم بگیرند که به مسیرشان ادامه دهند یا نه^۷. البته باید دانست که چون بیشتر با پرنده این عمل صورت می گرفت، همه این گونه اعمال را «تطير» نامیدند^۸. برخی واژه پژوهان معاصر در تحلیلی متفاوت در این باره گفته اند: ماده «طير» به معنای حرکت سریع، پنهان و بدون هرگونه سنگینی است و علت اطلاق آن بر پرواز پرندگان نیز همین است که آنها بدون جنب و جوش فراوان و بسیار سبکبال به حرکت درمی آیند. بر اساس همین معنا، یعنی: حرکت سریع پرنده و پرواز آرام آن، مفهوم اولیه واژه «تطير» در فرهنگ عربی، پدید آمدن حرکت فکری سریعی در ذهن تطيرکننده و پی بردن به فرجام کار است و به صورت کنایی بر فال بد زدن و شوم پنداشتن نیز دلالت می کند^۹.

۳. کاربردهای قرآنی: «طائر»: بیشترین کاربرد «تطير» در قرآن به معنای فال زدن به امور ناخوشایند و شوم می باشد. «طائر» یعنی: پرنده، معنای اصطلاحی آن فال است. «طائر» واژه ای است که یکی از موارد استعمال آن در قرآن در ارتباط با موضوع «تطير» است و به معنای بدبختی - شوم - به کار رفته است؛ بدبختی و عقوبتی که خدای متعال در مقابل

اعمال بد کافران و مشرکان تدارک دیده است^{۱۰}. در آیاتی که تطیّر کافران نسبت به پیامبران و مؤمنان را یاد می‌کنند، تعبیر «طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ» (یس، ۳۶/۱۹) و مانند آن تکرار شده است. در تفسیر واژه «طائر» و بیان مقصود از این لفظ در این آیات نظرگاه مفسران گونه‌گون است. عده‌ای از مفسران بر آن اند همان‌گونه که پرنده در فرهنگ عرب جاهلی سبب خیر و شر دانسته شده، مراد از طائر نیز اسباب خیر و شر است^{۱۱}. برخی واژه «طائر» را به معنای رزق یا سعادت و شقاوت انسان دانسته‌اند^{۱۲}. عده‌ای دیگر آن را استعاره‌ای از مطلق قضا و قدر الهی مؤثر در حظ و بهره انسان^{۱۳} و سرنوشت پیش بینی شده از سوی خداوند برای وی می‌دانند^{۱۴}. برخی با تفسیر آن به سبب شوم بودن، گفته‌اند که این سبب در علم الهی مقدر است^{۱۵}. عده‌ای نیز «طائر» را به معنای اعمال ثبت شده انسان در کتاب دانسته‌اند که به همان تفصیل سبب نزول خیر و شر بر انسان می‌گردد^{۱۶}. برخی دیگر مراد از «طائر» را مطلق کتاب اعمال انسان دانسته‌اند، بی‌آنکه اشاره‌ای کنند که آیا مراد کتاب اعمال انسان است یا کتاب قضا و قدر الهی^{۱۷}. گروهی «طائر» را به شوم بودن تفسیر کرده‌اند که در افعال و کفر کافران ریشه دارد^{۱۸}. عده‌ای با تفسیر «طائر» به جزا و عذاب تطیّر، آن را عذاب الهی دانسته‌اند که برای تطیّرکنندگان نسبت به انبیاء و اولیای الهی تدارک دیده شده است^{۱۹}. در این میان برخی، «طائر» را به معنای دلیل دانسته‌اند؛ به این بیان: همان‌گونه که پرنده دلیلی بر خیر و شر بود، طائر انسان نیز دلیل وی و ملازم اوست^{۲۰}. بر اساس این بیان، می‌توان «طائر» را هم کتاب قضای الهی دانست که ملازم و راهنمای افعال وی در این دنیاست و هم می‌توان به کتاب اعمال انسان تفسیر کرد که در آخرت دلیل و شاهد وی بر جزای اعمالش خواهد بود. قرآن کریم در دو آیه «طائر» را به انسان نسبت داده است. (الاسراء، ۱۷/۱۳؛ یس، ۳۶/۱۹). «تَفَالٌ»: یکی از کاربردهای متقابل تطیّر، «تَفَالٌ» است. «تَفَالٌ» در لغت به معنای فال گرفتن و فال نیک زدن، شگون نیک و خوش بینی، در مقابل تطیّر است^{۲۱}. به تصریح برخی لغت نویسان این واژه در مورد امور شرّ و نَحس هم به کار رفته است^{۲۲}. در واقع، واژه «فال» در جاهلیت، نظیر «طیره»، هم برای فال نیک به کار می‌رفته هم برای فال بد و بعدها به فال نیک اختصاص یافته، همان‌طور که «طیره» مختص فال بد شده است^{۲۳}. واژه تَفَالٌ و مشتقات آن در قرآن کریم نیامده اما در احادیث منقول از پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) به کار رفته است. از مجموع آن‌ها برمی‌آید که از تَفَالٌ و فال نیک زدن به چیزهای

گونگونگی نهی نشده است و حتی خود پیامبر اکرم (ص) نیز در برابر شگون بد زدن، تَفأل می زده است. فال نوعی خوشبختی و شگون پنداشتن است، مقابل تطییر که به معنای بدشگونی است، اما در فرهنگ فارسی فال بد یا نیک را با نام فال می شناسند^{۲۴}. فال و فال گیری به معنای کوشش در پیشگویی آینده - معمولاً آینده یک فرد - فال؛ یعنی: شگون، به زبان یا به دل نیک آوردن، پیش بینی خوش بینانه، از راه روش های نهانی یا فراطبیعی است. محدثان و فقها درباره «تَفأل»، توضیح داده اند که «تَفأل» غیر از استخاره است؛ «تَفأل» از مقوله پیش بینی آینده و بیان امور پنهان است، ولی استخاره نوعی درخواست معرفت و بصیرت و برطرف شدن شک در کاری است که فرد قصد دارد آن را انجام دهد یا ترک کند و در واقع، واگذار کردن امور به خداوند است تا او را راهنمایی کند.

«نحس»: یکی دیگر از کاربردهای قرآنی تطییر «نحس» است. نحس در اصل لغت، سرخی فوق العاده افق است که آن را به صورت نحاس - شعله آتش خالی از دود - در می آورد؛ به همین مناسبت در معنای شوم به کار رفته است.^{۲۵}

نحوست ایام به این معناست که در آن زمان، حوادث شر و ناخوشایند رخ می نماید. برای سعد و نحس ایام نمی توان برهانی اقامه کرد، زیرا اجزای زمان به لحاظ طبیعت مانند هم هستند و تفاوتی میان یک روز با روز دیگر نیست تا یکی را سعد و دیگری را نحس بدانیم. انکار سعد و نحس ایام هم نیاز به اقامه برهان دارد که چنین چیزی امکان ندارد؛ البته سعد و نحس ایام به لحاظ عقلی امری بعید تلقی می شود؛ هر چند محال نیست.^{۲۶}

در قرآن کریم ضمن بیان داستان قوم عاد، در دو مورد از نحوست ایام یاد شده است: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ» (القمر، ۱۹/۵۴)؛ «ما بر [سر] آنان در روز شومی، به طور مداوم، تندبادی توفنده فرستادیم». «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ» (فصلت، ۱۶/۴۶)؛ «پس بر آنان تند بادی توفنده در روزهایی شوم فرستادیم». اما از سیاق آیات بر می آید که نحوست مربوط به عذابی است که بر آن قوم نازل شده است؛ چون عمل و فکر آنها در مسیر طغیان قرار گرفته و دچار نکبت و بدبختی شده اند. در مقابل، نامی از زمان سعد در قرآن آمده است (الدخان، ۳/۴۴). مبارک بودن شب قدر به دلیل نزول قرآن کریم و نیز نزول ملائکه است و این که عنایت الهی، شامل بندگان خالص خدا می شود. سعادت و نحوست ایام و روایات، ریشه در حوادث دینی ای دارد که بر اساس ذوق دینی

یا تأثیر نفوس در فلان روز ایجاد یمن و برکت کرده یا باعث بدیمنی و یا از لحاظ سند اعتمادی بر آنها نیست، نحوست آن شده است.

تطیر در قرآن کریم

آیات راجع به تطیر عبارتند از: (الأعراف، ۱۳۱/۷)، (النمل، ۴۷/۲۷) و (یس، ۱۹/۳۶) که در آنها افعال «یطیروا»، «اطیروا» و «تطیروا» آمده است و در همان آیات واژه «طائر» نیز آمده است. و آیه ۷۸ سوره نساء آیه ای است که به تصریح اکثر مفسران، مفید معنای تطیر است. گروهی علت تطیر کافران به پیامبران را مشکلات و اختلافات داخلی دانسته اند که بر اثر دعوت انبیاء در میان کافران رخ می داده و جمعیت یکپارچه آنان را دچار تفرقه و چند دستگی می کرده است^{۲۷}. و نشانه بغض کافران نسبت به ایشان دانسته اند^{۲۸}. که به سبب عجز در مقابل انبیاء به این سلاح متوسل می شدند تا در برابر دعوت پیامبران مقاومت کنند^{۲۹}. برخی از مفسران نیز تطیر منافقان به پیامبران را نشانه ترس آنان از جهاد و بهانه ای برای ترک جهاد ذکر کرده اند^{۳۰}. قرآن در چندین آیه به مواردی از تطیر مشرکان و کفار در برابر دعوت پیامبران الهی، اشاره کرده که ترتیب تاریخی آنها به این صورت است:

۱. تطیر قوم حضرت صالح^(ع): یکی از این موارد، تطیر قوم حضرت صالح^(ع) است. خداوند آن حضرت را برای هدایت قوم ثمود فرستاد تا مردم را به سوی خدای متعال دعوت کند و از عذاب اخروی و نزول بلا در دنیا انذار کند ولی قوم ثمود وجود آن حضرت را مایه شومی دانستند: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِئْسَ مَا بَدَأَ الْكَافِرِينَ...» (النمل، ۴۷/۲۷)؛ «گفتند: ما به تو و به هر کس که همراه توست شگون بد زدیم».

قوم ثمود، که به گفته بعضی از مفسران مقارن با دعوت حضرت صالح^(ع) به بلایایی، چون قحطی، گرسنگی شدید، خشکسالی و اختلافات مبتلا بودند، در پاسخ به حضرت صالح^(ع) گفتند: ما به تو و پیروانت بدبین هستیم، شما مردمی شوم هستید و شومی شما در همه زندگی ما جریان یافته است، از ما دور شوید تا از همه شروری که از ناحیه شما ما را احاطه کرده است خلاص شویم و پیش بینی می کنیم که به خاطر وجود شما در میان ما مصایب و بدبختی های دیگری نیز به ما برسد.^{۳۱}

۲. تطیر قوم حضرت موسی^(ع): یکی دیگر از این موارد، تطیر قوم حضرت موسی^(ع)

است، که برای هدایت به سوی فرعون و اطرافیان‌ش فرستاده تا مردم را به خدا دعوت کند (المؤمنون، ۲۳/۴۵-۴۶)، ولی آنها استکبار کردند و آیات حق و دلیل روشن را نپذیرفتند. خداوند نیز آنها را به خشکسالی و کمبود میوه‌ها مبتلا کرد تا بیدار شوند (الأعراف، ۷/۱۳۰)؛ به ضعف خود و عجز پادشاه و خدایانشان در برابر قدرت خداوند متذکر شوند و دعوت حضرت موسی (ع) را اجابت کنند. اما آنها به جای این که از این درس‌های الهی پند بگیرند، از این موقعیت سوء استفاده کردند و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می‌کردند و هرگاه زندگی خوشی داشتند و نعمت‌های خداوند برای آنها فراوان بود می‌گفتند: این از شایستگی خود ماست و وقتی گرفتار ناراحتی و مشکل می‌شدند، فوراً به حضرت موسی (ع) و کسانی که با او بودند ارتباط می‌دادند: «وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ» (الأعراف، ۷/۱۳۱)؛ «چون گزندى به آنان مى‌رسيد، به موسى و همراهانش شگون بد مى‌زدند». آنان در نهایت سفاقت و سنگدلی بودند. البته تاریخ فرعونیان حاکی از این است که زجر طیر- پراندن پرنده به منظور پیش‌گویی و تصمیم‌گیری بر مبنای آن- در میان آنها متداول نبود بلکه گمان می‌کردند که دعوت حضرت موسی (ع) سبب مصیبت‌هایی برای آنها شده است. ۳۲

۳. تطيّر اصحاب القرية: سه تن از پیامبران مأمور هدایت قومی بودند که قرآن کریم از آنها به عنوان «اصحاب القرية» یاد کرده است. آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و گفتند: «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» (یس، ۳۶/۱۸)؛ «ما حضور شما را به شگون بد گرفته‌ایم». به خاطر دعوت شما، به ما بدی می‌رسد؛ شما دروغگو هستید و با سوگند بر دروغ خود پافشاری می‌کنید. شما با پدران‌تان مخالفت کرده‌اید و معبودتان را ترک گفته‌اید و ما از عاقبت بد آن در امان نیستیم و اگر بلایی به ما برسد، به خاطر شماست. ۳۳

در این که بعد از آمدن پیامبران، اهل قریه مبتلا شده باشند دو قول است: بعضی از مفسران گفته‌اند: بعد از تکذیب پیامبران، باران نیامد و جذام زیاد شد و در میان آنها اختلاف کلمه به وجود آمد^{۳۴}. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور مشرکان این نبود که مقارن ورود رسولان حوادث بدی از قبیل قحطی، وبا و مانند آن قریه را فرا گرفت؛ بلکه به این معنا است که هر فردی در دنیا با حوادث نامطلوب مواجه است، ریشه حوادث نامطلوب را شناسایی نمی‌کنند بلکه به حوادثی هم زمان با حوادثی که با شهوت‌هایشان سازگار نیست و از آنجا متنفرند،

ارتباط می دهند و آن را شوم و سبب حوادث نامطلوب می پندارند، در نتیجه از نظر آنها علل تمام حوادث به آرزوها و خواهش های آنها بستگی دارد. ممکن است مراد آنها از شوم این باشد که بعد از دعوت رسولان اختلافاتی بین اهل قریه به وجود آمد؛ هر کدام از اهل قریه در تحلیل خود به این نتیجه رسید که حوادث نامطبوع از مکافات رسولان است و این نتیجه گیری منشأ وحدت کلمه در میان آنها شد، این جا بود که با اتحاد کلمه به رسولان گفتند: ما شما را بدشگون می دانیم و از شما می خواهیم که از دعوتتان دست بردارید^{۳۵}. مخالفان پیامبر گرامی اسلام نیز دست کمی از دیگران نداشتند. به گفته بعضی از مفسران^{۳۶}، یهودیان و به گفته بعضی دیگر، منافقان^{۳۷}، یا هر دو^{۳۸} و یا مؤمنان ضعیف الایمان^{۳۹}؛ هرگاه به پیروزی و غنیمت می رسیدند و نیکی ها و حسنات از قبیل زندگانی آسوده و حاصل خیزی به دست می آوردند، می گفتند از طرف خداست؛ ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها می شد، یا در میدان جنگ آسیبی می دیدند. و یا به بلایی چون قحطی و تنگ دستی مبتلا می شدند آن را به پیامبر گرامی اسلام (ص) نسبت می دادند^{۴۰}. از آن جایی که قرآن کریم در این مورد با صراحت کلمه تطییر را به کار نبرده است، دو احتمال وجود دارد: یا حوادث را به ضعف رأی و سوء تدبیر پیامبر گرامی اسلام (ص) و عدم کفایت نقشه های نظامی او نسبت می دادند و یا از شومی وجود وی می دانستند^{۴۱}. مفسرانی که گوینده این گفتار را یهود می دانند، گفته اند: یهودیان معتقد بودند که خداوند با آنها جز به عزت و کرامت برخورد نخواهد کرد.^{۴۲}

۴. تطییر به پیامبر گرامی اسلام (ص): مخالفان آن حضرت هرگاه به نیکی و خوشی می رسیدند، می گفتند: آن از جانب خداست ولی هنگامی که شکست می خوردند، یا در میدان جنگ آسیب می دیدند آن را به پیامبر گرامی اسلام (ص) نسبت می دادند.

قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَإِنْ تُصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (الأعراف، ۱۳۱/۷)؛ «و اگر به آنان [منافقان] حسنه [و پیروزی] برسد می گویند: این، از جانب خداست؛ پس چرا این گروه حاضر نیستند سخنی را درک کنند؟ آری آنچه از نیکی ها به تو می رسد، از خداست، و آنچه از بدی به تو می رسد از خود توست و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم، و گواهی خدا در این باره کافی است».^{۴۳}

۵. پاسخ انبیاء به تطیّر مخالفان: روش استدلال محکم و به حق انبیای الهی چنین بوده است که آنها بر اساس توحید افعالی همه حوادث گوارا و ناگوار را به خداوند متعال نسبت می دادند و بیان می کردند که برخی از حوادث جنبه امتحان و بعضی از آنها جنبه کیفر و تنبیه دارد.

قرآن به تفصیل پاسخ انبیاء را بیان کرده و به موارد تطیّر این چنین پاسخ داده است: خداوند متعال در یک مورد فرموده است: شومی شما از خود شما است و اگر درست بیندیشید، به این حقیقت واقف خواهید شد. «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْ دُكِرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ» (یس، ۳۶/۱۹)؛ «[رسولان] گفتند: شومی شما با خود شماست. آیا اگر شما را پند دهند باز کفر می ورزید؟ نه! بلکه شما قومی اسراف کارید». مشکل اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است، که حق را انکار می کنید. اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است، سبب آن یا زیاده روی شما در گناه است و یا در گمراهی؛ به طوری که کسانی را شوم می دانید که فرستادگان خداوند متعال هستند و نه تنها تطیّر به آنها باطل است، بلکه در حقیقت تبرک به آنها واجب است؛ شما کسانی را که اکرام آنها واجب است؛ مورد آزار قرار می دهید؛ با این که حق، با معجزه و برهان، برای شما اثبات شده است، در عین حال برکفر اصرار دارید؛ موعظه پیامبران را با تهدید به رجم و وعید بر عذاب پاسخ می دهید. «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس، ۳۶/۱۸). در آیه دیگر نظیر همین پاسخ را می فرماید: «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (النساء، ۷۹/۴)؛ «و آنچه از بدی به تو می رسد، از خود توست».^{۴۴}

خداوند متعال در دو مورد می فرماید: «قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» (النمل، ۲۷/۴۷)، «أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» (الأعراف، ۷/۱۳۱)، و شما گروهی هستید که آزمایش می شوید: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» (النمل، ۲۷/۴۷). در این موارد، قرآن این گونه استدلال می کند که پیامبر (ص) و همراهانش در جلب این رنج ها تأثیری ندارند؛ بلکه شما، با این ابتلائات امتحان می شوید تا مؤمن از کافر و فرمان بر از نافرمان مشخص شود؛ در حقیقت این ها هشدارهایی است تا کسانی که شایستگی دارند از خواب غفلت بیدار شوند، مسیر نادرست خود را اصلاح کنند و به سوی خدا آیند؛ و تنها ضامن تحقق خیر و بیداری، اندیشه در سنت های خداوند متعال و بررسی و تفکر عمیق در حوادث است نه طیره به بعضی از مخلوقات خداوند.^{۴۵}

در این جا بیان نکته ای لازم است: قرآن کریم هر چند فقط به تطیّر کفّار و مشرکان در برابر انبیای الهی اشاره می کند اما با بررسی آیات تطیّر نتیجه می گیریم که تفاوتی میان تطیّر انبیای الهی و انسان ها و ... نیست. گرچه «طیره» انبیاء بیشتر مذمت شده است؛ اما این مطلب قطعی است که «طیره» به هر کس یا به هر چیز مذموم است. خداوند با بیان این که «طائر شما از خود شماست اگر درست بیندیشید به دلیل این که شما گروهی اسراف کار و متجاوزید» و «طائر شما نزد خداست» و «شما گروهی هستید که آزمایش می شوید» به این مطلب اشاره می کند که اساساً وقوع حوادث ناخوشایند معلول وجود اشخاص دیگر، موجودات و یا اشیاء نیست. بلکه این عقیده، نیت و عمل خود انسان است که منشأ خوبی یا بدی است. منفعتی را برای انسان جلب می کند یا مفسده ای را دفع می کند و این خداوند است که به انسان خیرات و برکاتی پاداش می دهد و یا از وقوع در مصائب و حوادث نامطلوب محافظت می کند و یا در زمانی انسان را می آزمایشد. پس مطلقاً «طیره» ممنوع است نه فقط «تطیّر» در مقابل پیامبران الهی. مفسران آیتاتی را که در پاسخ تطیّر کفّار و مشرکان آمده است چنین تبیین کرده اند: پیامبران در جواب قومشان فرموده اند:

۱. «طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ» (یس، ۳۶/۱۹)؛ «سبب شومی شما افکار کفر آمیز و شرک آلودتان است، شما از حق که توحید است اعراض کرده اید و به باطل که شرک است روی آورده اید، همه شومی در عبادت بت هاست شومی شما نتیجه برخورد ناپسندتان با خیرخواهان است که آنان را ملامت می کنید و وجود آنان را به شگون بد می گیرید، کارهای شما نزد خدا نوشته شده است و منشأ حوادثی است که بر شما فرود می آید، نصیب هر کسی از خوبی و بدی با خود او است و با نیت و عملش مرتبط است و بر اعمالش متوقف است و در توان هر فردی است که بهره خود را خوبی یا بدی قرار دهد و تحقق خواست خداوند متعال در مورد هر بنده ای از جانب خود بنده و از ناحیه تمایلات و اعمالش است^{۴۶}. بنابراین، عقیده، نیت و عمل خود انسان منشأ خوبی و بدی است.

۲. «طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» (النمل، ۲۷/۴۷) و «طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ» (الأعراف، ۷/۱۳۱). شومی، عقوبت جاودانی است که برای آنها نزد خدا باقی است، نه آنچه در دنیا به آنها می رسد، مجازات اخروی تشاؤم آنها در نزد خداوند محفوظ است. سبب واقعی شومی برای آنها است. و خداوند بین اشیاء و اسباب آنها رابطه تکوینی یا کیفی قرار داده است. سرنوشتی

که خداوند برای آنها مقدر کرده است، علت اصلی خوبی و بدی است. تمام رویدادها - خوبی و بدی - برای امتحان و منشأ آنها امر خداوند است. ۴۷

اعمال خوب و بد جامعه و افراد با حوادث خارجی ارتباط دارند چنان که علامه طباطبایی (ره) می فرماید: منظور از عمل، عنوان حسنه و سیئه است که بر حرکات خارجی منطبق می شود نه خود حرکات و سکناتی که از آثار طبیعی اجسام است ۴۸. «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ» (الشوری، ۳۰/۴۲) این آیه و آیات (الرعد، ۱۱/۱۳)، (الأنفال، ۵۴/۸)، (الأعراف، ۹۶/۷) و (الروم، ۴۱/۳۰) بر این مطلب دلالت دارند که بین حوادثی که واقع می شوند و اعمال خوب و بد، ارتباطی وجود دارد. بنابراین، حوادثی که در هستی اتفاق می افتد تا اندازه ای تابع اعمال انسان ها است. پس به تبع اطاعت جامعه از خداوند و پیمودن راه مورد پسند او خیرات نازل می شود؛ و درهای برکت باز می شود. در مقابل انحراف جامعه از مسیر بندگی، مداومت در گمراهی، نیت های فاسد و اعمال زشت سبب می شود که فساد در خشکی و دریا ظاهر شود و امت ها، با رواج ظلم، ناامنی، جنگ ها هلاک شوند. خداوند در سوره غافر فرموده است: «أُولَئِكَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ فُتُورًا وَأَنَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ» (غافر، ۲۱/۴۰) و آیه های (الأنفال، ۱۶/۱۷) و (المؤمنون، ۴۴/۲۳) نیز همین مضمون را دارند. اگر چه این سه آیه در مورد جامعه است، اما فرد هم حکم جمعیت را دارد و مانند جمعیت پادشاه کارهای نیک و مکافات کارهای بد را می بیند؛ چنان که آیه: (یوسف، ۹۰/۱۲) و (القصص، ۸۱/۲۸) بر این مطلب دلالت می کند. با این تفاوت که فرد به واسطه پیشینیش از نعمت های بسیاری بهره مند می شود؛ و به خاطر ستمکاری نیاکانش مبتلا می شود. همان طور که در آیات (الکهف، ۸۲/۸) و (النساء، ۹/۴) نیز آمده است.

چنان که در سوره اعراف آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» (الاعراف، ۹۴/۷)، این قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران بوده که خداوند برای بیداری اقوام سرکش آنها را گرفتار مشکلات می کرده است تا در خود احساس نیاز کنند و فطرت توحید، که با رفاه زیر پوشش غفلت قرار گرفته، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت ها از ناحیه اوست بشوند. ولی آنان چنان که در ذیل آیه (الاعراف، ۱۳۱/۷) آمده است، حوادث را بر وفق

مراد خود تفسیر می کردند و از فهم این حقایق و رسیدن به نتایج آن محروم می ماندند. قرآن در ارتباط با همین موضوع حقیقت امر را، در خوبی ها و بدی هایی که به انسان می رسد بیان می کند و در پاسخ به مخالفان پیامبر (ص) که هر پیشامد خوبی را به خدا و هر صدمه ای را به پیامبر (ص) نسبت می دادند، ابتدا می فرماید: بگو: «كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ» (النساء، ۷۸/۴)؛ «همه از جانب خدا است». بعضی از مفسران گفته اند: پیشامدهای خوب و بد از ناحیه خدا است یعنی: از قضا و قدر خداوند است همه فعل و انفعال های جهان بر اساس نظام احسن و تدبیر الهی اند و احدی قادر نیست قضا و قدر را باز گرداند؛ خداوند بندگانش را با آن می آزماید تا آنان را با شکر نعمت و صبر بر مصیبت به ثواب برساند^{۵۰}. بعضی دیگر گفته اند: خداوند انسان ها را مستقیماً وادار به کاری نمی کند، بلکه تقدیر تهیه اسباب و وضع قوانین اسباب و مسببات از ناحیه اوست و از این جهت بین خوبی و بدی تفاوتی نیست^{۵۱}. پیشامدهای خوب و بد حوادثی هستند که بنیان گذار نظام آفرینش یعنی: خدای واحد بدون شریک، آنها را منظم کرده است؛ زیرا بر طبق تعلیم قرآن، همه اشیاء در وجود و بقا و همه حوادثی که در پیش دارند تسلیم خداوندند. سپس می فرماید: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (النساء، ۷۹/۴). حسنات، یعنی: چیزهایی که انسان طبعاً آنها را خوب می شمارد؛ مانند: عافیت، نعمت، امن و رفاه و... این ها همه از طرف خدا است ولی سیئات، یعنی: اموری که انسان را ناراحت می کند مانند: بیماری، خواری، فقر و فتنه که به خود انسان بر می گردد نه به خداوند. مضمون این آیه سوره نساء به آیه ۵۳ سوره انفال شباهت دارد که می فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُعَيَّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ «این بدان سبب است که خداوند نعمتی را که به قومی ارزانی داشته تغییر نمی دهد مگر آن که آنها خودشان آن را تغییر دهند».

تطیّر در روایات شیعه و اهل سنت

أحادیثی در مورد تطیّر از پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) در کتب روایی شیعه نقل شده است. و نیز در کتب روایی اهل سنت أحادیثی از پیامبر (ص) و نحوه برخورد بعضی از صحابه با تطیّر بیان شده است. در این روایات از تطیّر به کفر و شرک و... تعبیر شده است. در این بخش از مقاله ابتدا حکم فقهی تطیّر را بیان و سپس به معرفی تطیّر از دیدگاه

روایات می پردازیم .

۱. حکم فقهی تطییر: تفأل و تطییر فرآیندهایی روانی اند و راه های پیشنهاد شده در احادیث برای دفع آن ها نیز جنبه روانی و معنوی دارند. ممنوع و نهی شمرده شدن شان نباید ناظر به وجه ذهنی و روانی آن ها باشد، چون این وجه از اختیار انسان بیرون است؛ در یکی از احادیث که به «حدیث رفع» معروف است، نه مورد از مواردی که از امت پیامبر (ص) برداشته شده است و رفع آنها امتنان به امت پیامبر (ص) است، بیان شده است. متن این حدیث به این شرح است. رسول خدا (ص) فرمود: «نه چیز از امت من برداشته شده است: خطا و فراموشی و آنچه با اکراه انجام دهند و آنچه ندانسته انجام دهند و آنچه طاقت فرسا است و آنچه بدان ناچارند و حسد و فال بد و افکاری که ناشی از وسوسه در آفرینش است، تا به زبان نیاورده باشد».^{۵۲}

رفع در این حدیث، رفعی تشریحی است و نسبتی که در این حدیث به عنوان نه گانه داده شده، نسبتی تکوینی نیست. زیرا به این معنا نیست که با عنایت خداوند، امت پیامبر (ص) تکویناً دچار تطییر نمی شوند؛ چرا که تطییر عملاً در بین امت وجود دارد. مرفوع در این جا ممکن است یکی از دو مورد زیر باشد: ۱. مؤاخذه ۲. اثر.^{۵۳}

از این رو، در توضیح این حدیث - حدیث رفع - گفته شده که یا مراد این است که تطییر و فال بد زدن هیچ نوع مؤاخذه ای ندارد یا منظور این است که نباید به آن ها ترتیب اثر داد. ۲. تطییر از دیدگاه روایات: منشأ تطییر که در واقع تفکر، اعتقاد و ترتیب اثر است، صرفاً نفسانی است و با «متطییر به» که ممکن است پرنده، خانه، روز و ... باشد فرق می کند. تطییر اثر تکوینی ندارد و در شرع نیز تأیید نشده است و تنها جنبه روانی و تأثیر نفسانی آن است که احیاناً به جوامع و افراد ضررهایی می زند.

در حدیثی پیامبر (ص) فرمود: «الطیرة شرک»^{۵۴}. فال بد زدن - و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن - یک نوع شرک به خداست. در این روایت پیامبر (ص) طیرة را با یکتاپرستی واقعی در تضاد معرفی کرده است؛ چرا که کسی که پرنده یا چیز دیگری را به فال بد می گیرد، معتقد است که آن چیز بر سرنوشتش مؤثر است و خداوند را تنها مؤثر در همه کارهایش نمی داند. در حدیث دیگری از پیامبر (ص) آمده است: «هر کس که فال بد، او را از انجام کارش باز دارد، شرک ورزیده است»^{۵۵}. دلیل این که طیرة شرک معرفی شده است این است که

اعتقاد داشتند تطیّر باعث می شود که منفعتی جلب یا ضرری دفع شود و این به منزله این است که برای خدا شریکی قرار داده باشند و این اعتقاد با قول خداوند متعال در قرآن کریم منافات دارد که فرمود: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» (یونس، ۱۰/۱۰۷). مفهوم آیه این است که ضرر و منفعت تنها از ناحیه خداوند می رسد. به طور کلی اگر انسان علل حوادث را به ذات پاک خداوند که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می دهد باز گرداند و از نظر سلسله علت و معلول طبیعی بر علم تکیه کند مشکلی ندارد و گرنه مجبور است یک سلسله علل بی اساس برای امور جست و جو کند. در روایتی از پیامبر (ص) تطیّر کفر دانسته شده است: «من خرج یرید سفرا فرجع من طیر فقد کفر بما أنزل علی محمد (ص)؛ شخصی که اقدام به مسافرتی کند اما [مثلا] با دیدن یک پرنده برگردد، در واقع به آنچه بر محمد (ص) نازل شده، کفر ورزیده است». ۵۶

از آن جایی که عرب ها هرگاه قصد سفر می کردند به نخستین پرنده ای که بر می خوردند، آن را می پراندند، اگر به سمت راست می پرید به سفر می رفتند و آن را مبارک می شمردند و هرگاه به سمت چپ می پرید، از سفر منصرف می شدند و آن را شوم می دانستند، پیامبر (ص) از این کار منع کرد و فرمود: «اقروا الطیر علی مکنتها؛ بگذارید پرندگان در لانه های خود آرام بگیرند». ۵۷

در روایتی پیامبر (ص) آن را بی اساس معرفی کرده اند: «... و لا طیره». ۵۸ در این حدیث حضرت طیره را نفی کرده است و به مردم اعلام کرده است که مبدا توجه به آن، شما را از اهداف و مقاصدتان باز دارد. شاید از لحاظ طبیعی سر آن این باشد که توجه نفس انسانی، تأثیری در جلب نفع و ضرر دارد. پس حضرت با اعلام نفی طیره خواسته است نفوس مردم را از این اندیشه منصرف کند تا از ناحیه توجه، نفس ضرری به آنها نرسد.

در حدیث دیگری آمده است که: فال بد بی اساس است و تنها کسی که فال بد می زند متضرر می شود» ۵۹. این را خداوند مجازات دنیوی کسی قرار داده است که سوء ظن دارد و افراد و اشیایی را بدیمن می داند.

در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «... الطیره من الجبت؛ در فال بد هیچ خیری وجود ندارد و انجام آن در زمره بت پرستی است» ۶۰.

در نهج البلاغه می خوانیم که: «الطیره لیست بحق؛ فال بد گرفتن امری به حق

نیست»^{۶۱}. حضرت در این کلمه قصار ابتدا می فرماید: «سحر حق است» یعنی: سحر وجود دارد و اگر عمل سحر انجام شود، اثر خود را دارد ولی طیره حقیقتاً وجود ندارد. در روایتی از پیامبر (ص) می خوانیم: «لیس منّا مَنْ تَطَّيَّرَ أَوْ تَطَّيَّرَ لَهُ ...؛ از ما نیست کسی که فال بد بزند و یا برای او فال بد زده شود»^{۶۲}. در حدیثی دیگر پیامبر (ص) فرموده است: «لیس منّا مَنْ ... رَدَّ عَنْ سَفَرِهِ تَطَّيَّرَ؛ از ما نیست کسی که فال بد او را از ادامه مسافرت باز دارد»^{۶۳}. در روایتی دیگر آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ كَانَ ... يَكْرَهُ الطَّيْرَةَ»^{۶۴} شاید به این دلیل باشد که طیره با بدگمانی و انتظار بلا همراه است. انسانی که به فضل خداوند امیدوار باشد، در مسیر خیر گام بر می دارد و با قطع امید تبهکار می شود. در روایتی از پیامبر (ص) نقل شده که فرموده است: «هفتاد هزار از امت پیغمبر بدون حساب به بهشت می روند، یکی از اوصاف ایشان این است که فال بد نمی زنند؛ و هم الذین لا يتطیرون»^{۶۵}. از مجموع این روایات استفاده می شود که طیره حقیقت ندارد؛ پس نمی توان آثار آن را باور کرد و ما موظفیم طیره را ترک کنیم و نباید به سبب فال بد زدن از انجام دادن کاری بترسیم.

عوامل و زمینه های تطیّر

قرآن با اشاره به عواملی که موجب می شود تا جامعه و یا افرادی اقدام به تطیّر کنند می کوشد تا نشان دهد این عوامل بیشتر، برخواسته از امور نادرست و باورهای غلط و رفتارهای نادرست است. از جمله عواملی که موجب می شود انسان تطیّر و یا فال بد و بدیمن انگاری کند، رفتار اسراف آمیز و زیاده روی های خود مردم و جامعه است. چنان که اسراف مردم انطاکیه موجب شد تا آنان کمبودها و نقص ها را به وجود پیامبران نسبت بدهند. وجود بلا یا و آزمایش های الهی و اموری از این دست نیز مردم را به سوی جستجوی عامل و یا عوامل سوق می دهد. ساده دلان و انسان هایی که شناخت درستی از علل و عوامل اصلی ندارند، به تطیّر به عنوان راه حل مسأله تکیه می کنند و این گونه است که تطیّر به عنوان راه حل تبیین مشکلات مطرح می شود. درحقیقت جهل از حقیقت و واقعیت های تأثیرگذار بر هستی عاملی می شود که تطیّر به عنوان راهکار و تبیین گر مطرح شود.

منشأ تطیّر جهل بشر، عدم تفکر و تأمل در موضوعات مختلف زندگی است و حاضر نبودن به درک حقایق است. در سوره اعراف آیه ۱۳۱ بعد از این که جریان تطیّر مخالفان حضرت موسی (ع) را نقل می کند، مفسران در ذیل آیه فرموده اند: فرعونیان گمان می کردند هر جنایتی که مرتکب می شوند، محفوظ نمی ماند و از بین می رود؛ آنها نمی دانستند که سختی ها و قحطی ها به سبب گناهان شان، از ناحیه خداوند است. آنان به اسباب و علل خوبی و بدی، اعم از مادی و معنوی از این که وجود هر چیزی در هستی، خواست و تدبیر خداوند است، آگاه نبودند، اما چون جاهل مقصر بودند، همانند دانایان سرزنش شده اند و به عنوان اعتراض به نادانی و عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات زندگی در پایان می فرماید: پس چرا این ها حاضر نیستند حقایق را درک کنند؟ «فَمَا لَهُمْ لَا يُكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا» (النساء، ۷۸/۴). ۶۶

همچنین منافقان زمان پیامبر اکرم (ص)، کسانی که از مرگ می ترسیدند و جهاد برایشان مشکل بود، عادتشان این بود که اگر در جهاد به غنیمتی می رسیدند، آن را از ناحیه خدا می دانستند و اگر ناراحتی به ایشان می رسید، آن را از شومی همراهی با حضرت محمد (ص) می دانستند و این دال بر نهایت احمقی و نادانی آنهاست. اسلام تطیّر را امری خرافی دانسته که معلول جهل انسان و تصور نادرست وی در مؤثر دانستن غیر خداوند در عالم و نیز اسناد گرفتاری و نتیجه ناپسند اعمال به غیر عامل آنهاست. نادانی و در نتیجه ناتوانی تطیّر کنندگان در شناخت علت برخی پدیده ها، سبب می شود آن پدیده ها را معلول اموری خرافی بدانند. دل بستگی به دنیا و سستی ایمان نیز از عوامل تطیّر دانسته شده به نحوی که هر امر خوشایند انسان مبارک است و گرنه شوم خواهد بود. ۶۷

تأثیر تطیّر

فال نیک همانند فال بد، به هیچ وجه اثر طبیعی ندارد؛ اما از لحاظ روانی، روح امیدواری را در افراد تقویت کرده، آنان را به سوی تلاش بیشتر سوق می دهد. اسلام با تفاوت گذاردن بین فال نیک و بد، از مردم می خواهد همواره فال نیک بزنند. این دستور گواه آن است که تأثیر فال نیک و بد مربوط به نفس فال زننده است. تطیّر و تفأل همواره بین انسان ها رواج داشته است. اموری را به فال نیک می گرفتند و دلیل

بر پیروزی می دانستند و اموری را به فال بد می گرفتند و دلیل بر شکست می پنداشتند و این در حالی بود که هیچ گونه رابطه منطقی میان پیروزی و شکست، با این گونه امور وجود نداشت. ۶۸

البته تفأل و تطیّر گرچه اثر طبیعی و واقعی ندارند، ولی بدون تردید می توانند اثر روانی داشته باشند. فال نیک غالباً مایه امیدواری، حرکت، تلاش و کمکی بر دست یابی به پیروزی است. همچنین می توان تفأل را به عنوان تلقینی قوی که قادر است امیدواری و اعتماد به نفس را تا مدتی نسبت به امری در اشخاص ایجاد کند، مؤثر و نافذ دانست. بنابراین، فال گرفتن برای گشودن دری برای خوش بینی و امیدواری بسیار خوب است. ولی فال بد موجب ناامیدی و ناتوانی است و به شدت محکوم شده است. به همین دلیل در روایات اسلامی به فال نیک سفارش شده است. هم از شیعه و هم از اهل سنت، روایاتی داریم که پیامبر (ص) با توجه به تأثیر نفسانی فال، بهترین استفاده را از فال نیک، در جهت سازندگی روانی فرد و اجتماع، کرده است و در مورد فال خوب نه تنها سفارش به انجام آن کرده است، بلکه خود ایشان نیز در موارد مختلف برای ایجاد روحیه امید و رسیدن به پیروزی از آن استفاده کرده است. در مورد فال بد، نهی کرده است و وقتی در موقعیت خاصی تصورات ناامید کننده ای برای افراد بوده، به آنها دعاهایی یاد داده و سفارش هایی کرده است. از پیامبر (ص) نقل شده است که فال نیک را دوست می داشت و از تطیّر بیزار بود. در حالات پیغمبر (ص) نقل شده است که حضرت مسائل بسیاری را به فال نیک می گرفتند. مثلاً در جریان نامه حضرت به خسرو پرویز آمده است که او را به اسلام دعوت کرد و او نامه آن جناب را پاره کرد و در جواب نامه مشتی خاک برای آن حضرت فرستاد. حضرت نیز همین عمل را به فال نیک گرفت و فرمود: «به زودی مسلمانان خاک او را مالک می شوند» و موارد دیگری از تفأل های ایشان که در تاریخ ثبت شده است. ابوهریره روایت کرده است: پیامبر کلمه ای شنید که او را به شگفت آورد. پس فرمود: «فال نیک را از دهانت گرفتم» همان طور که می دانیم در فال خوب حسن ظن به خداوند متعال وجود دارد^{۷۰}. و خداوند می فرماید: «أنا عند ظنّ عبدی بی». بنابراین، کسی که فال نیک می زند، اگر حتی به مرادش هم نرسد در اصل با امیدواری به خداوند به هدف رسیده است. حضرت علی (ع) فال را امری به حق و درست می داند و فرموده است: «الفأل حق»^{۷۱}.

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است که: «فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را

می‌پذیری، اگر آن را آسان بگیری، کم اثر خواهد بود و اگر آن را سخت بگیری، پر اثر است و اگر به آن اعتنا نکنی، هیچ اثری نخواهد داشت»^{۷۲}. اصولاً مواردی که به فال بد گرفته می‌شود، یقین و روحیه انسان را سست می‌کند و تأثیر ناخودآگاه خود را می‌گذارد. در حقیقت این تلقین روحی تطیّر است که موجب تأثیر آن می‌شود.

پس تأثیر یا بی‌تأثیری فال بد، در درون آدمی تابع وضعیتی است که انسان در نهاد خود به عنوان زمینه قبول یا ردّ آن ایجاد کرده است و بستگی به خواست، نوع تلقین و ارزیابی خود شخص دارد. چنانچه در روایتی پیامبر (ص) فرموده است که خداوند در وحی به داود (ع) این چنین فرمود: «همان طوری که هر کس، در معرض خورشید قرار گیرد از نور و گرمای آن بهره‌مند می‌شود کسی که در رحمت خدا وارد شود از آن محروم نمی‌ماند و همان طوری که هر کس فال بد نمی‌زند، ضرری نمی‌بیند، کسی که فال بد می‌زند از فتنه نجات پیدا نمی‌کند»^{۷۳}.

أئمّه (ع) در بعضی از موارد تطیّر را که در بین مردم رواج داشته است، تحلیل کرده‌اند و قضاوت‌هایی را که وجود داشته است در ضمن تحلیل خود پذیرفته‌اند.

راه های درمان تطیّر

تطیّر انفعال و تأثیری نفسانی است که معمولاً برای اکثر افراد اتفاق می‌افتد. از پیامبر (ص) نقل شده است که: «سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی‌ماند و وسوسه‌های آن درون قلب بیشتر اشخاص پیدا می‌شود: فال بد، حسد و سوء ظن»^{۷۴}. پس خطوط قلبی تطیّر، همگانی است و برای نجات از آن، پیشوایان معصوم (ع) راه‌حل‌هایی ارائه داده‌اند:

۱. بی‌اعتنایی: یکی از راه‌های درمان تطیّر «بی‌اعتنایی» است. در این زمینه پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «هر جا فال بد زدی، آن را نادیده بگیر و کار خود را دنبال کن»^{۷۵}.

۲. توکل: یکی دیگر از راه‌های درمان تطیّر، «توکل به خدا» است. برای رهایی از عواقب تطیّر انسان باید به خدا توکل کند و به آن اعتنا نکند. تطیّر به کسی ضرر می‌رساند که از آن بترسد ولی کسی که از آن باکی نداشته باشد، یقیناً به وی ضرری نخواهد رسید. در حدیثی پیامبر (ص) فرموده است: «احدی از ما نیست مگر این که به قلب او تطیّر خطور می‌کند ولی با توکل از بین می‌رود»^{۷۶}. در جای دیگر آمده است: «كفارة الطيرة التوكل؛

جبران فال بد، توکل بر خداوند است»^{۷۷}. زیرا معنای توکل این است که امر تأثیر را به خدای تعالی ارجاع دهی و تنها او را مؤثر بدانی و وقتی این چنین معتقد باشی شرک به خدا را از خود دور کرده‌ای و دیگر اثری برای تطیّر نمی‌ماند تا از آن متضرر شوی.

۳. دعا: یکی دیگر از راه‌های درمان تطیّر، «دعا» است. در روایات متعدّد آمده است که پیامبر (ص) به کسانی که به قلبشان تطیّر خطور کرده، فرموده است: «و لا تردّ مسلماً؛ طیره مسلمان را باز نمی‌گرداند». سپس به ایشان دعاهایی تعلیم داده‌اند که مضمون دعاها این است: «بار الها، تنها اراده تو بر جهان حاکم است». مثلاً: «قال النبی: اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا ایله غیرک»^{۷۸}. در مورد دیگر از امام صادق (ع) نقل شده است که حضرت دعایی برای نجات از تطیّر معروف بین مردم تعلیم داده است: «اعتصمت بک یا ربّ من شرّ ما اجد فی نفسی»^{۷۹}. در واقع دعا یک نوع پیوند واقعی با مبدأ خوبی‌ها است. قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا می‌کند و مانند قطره‌ای است که به اقیانوس بی‌کران پیوندد.

۴. ولایت ائمه اطهار (ع) و قرائت قرآن: یکی دیگر از راه‌های درمان تطیّر، ولایت ائمه اطهار (ع) و قرائت قرآن است. در روایتی از امام عسکری (ع) آمده است: شخصی در خصوص نحوست بعضی از روزها پرسید؟ حضرت پاسخی اعم از مورد سؤال دادند: «شیعیان ما همان ولایتی که از ما در دل دارند، حرز و حصنشان است؛ آنها اگر در امواج کوه پیکر دریاها بی‌کران و یا وسط بیابان‌های بی‌سر و ته و یا در بین درندگان و گرگان و دشمنان جن و انس قرار گیرند، از خطر آنها ایمنند به دلیل این که ولایت ما را در دل دارند. پس به خداوند (عزوجل) اعتماد کن و ولایت خود را نسبت به امامان طاهرینت خالص کن، سپس هر جا که خواستی برو و هر چه خواستی بکن...»، سپس در آخر به او دستور می‌دهد که مقداری قرآن و دعا بخواند، تا به این وسیله شومی را از خود دفع کند و به دنبال هر هدفی که می‌خواهد برود.^{۸۰}

۵. فال خوب زدن: یکی دیگر از راه‌های درمان تطیّر «فال خوب زدن» است. فال نیک زدن بیشتر مایه امیدواری، حرکت و تلاش است. و به عبارت دیگر، تفأل، تلقینی قوی است که امیدواری و اعتماد به نفس را تا مدتی در انسان نسبت به امری پدید می‌آورد. و آن، غیر از خوش بینی و امیدواری به خداوند هیچگونه واقعیتی ندارد. در حدیثی از پیامبر

اکرم (ص) نقل است: «کارها را به فال نیک بگیرید تا به آن برسید»^{۸۱}. نقل است، هنگام رویارویی مسلمانان با کفار در سرزمین حدیبیه، وقتی سهیل بن عمرو به نمایندگی از کفار مکه، خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد، آن حضرت به نام او تفأل زد و به یارانش فرمودند: «امیدوارم کار بر شما آسان شود»^{۸۲}. بنابراین در فرهنگ اسلامی، فال بد حقیقت ندارد و اثری بر آن مترتب نیست. و باید از آن دوری کرد؛ اما فال خوب زدن بدین لحاظ که مایه امیدواری، حرکت و حسن ظن به آینده است، کار شایسته‌ای به شمار می‌آید.

نتیجه‌گیری

تطیّر، به معنای فال بد زدن و فال بد گرفتن، از واژه طیر «پرنده» گرفته شده است. اصل تطیّر را پراندن پرنده می‌دانند و در اصل به معنای سخن، فعل یا چیز دیدنی است که مورد پسند نباشد. تفأل در لغت به معنای فال گرفتن و فال نیک زدن در مقابل تطیّر است. پیشینه تطیّر و شوم دانستن، با تفاسیل مختلف آن، مختص عرب جاهلی نبوده و در میان سایر اقوام و ملل نیز شایع است. یکی از خطرناک‌ترین خرافات در اجتماع انسانی، که اثرات بسیار زیان باری در عرصه حیات معنوی و مادی بشر داشته است، به فال بد گرفتن وجود انبیای الهی و رسالت آنها است. قرآن کریم در چندین آیه به مواردی از تطیّر مشرکان و کفار، در برابر دعوت پیامبران الهی، اشاره کرده که ترتیب تاریخی آنها به این صورت است: تطیّر قوم حضرت صالح (ع)، تطیّر قوم حضرت موسی (ع)، تطیّر اصحاب القرية و تطیّر به پیامبر گرامی اسلام (ص) نام برده است. روش استدلال محکم و به حق انبیای الهی چنین بوده است که آنها بر اساس توحید افعالی همه حوادث گوارا و ناگوار را به خداوند نسبت می‌دادند و بیان می‌کردند که برخی از حوادث جنبه امتحان و بعضی از آنها جنبه کیفر و تنبیه دارد. احادیثی در مورد تطیّر از پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) در کتب روایی شیعه و از اهل سنت احادیثی از پیامبر (ص) و نحوه برخورد بعضی از صحابه با تطیّر بیان شده است. در این روایات از تطیّر به کفر و شرک و... تعبیر شده است. قرآن کریم به عوامل و زمینه‌هایی اشاره داشته که موجب می‌شود تا جامعه و یا افرادی اقدام به تطیّر کنند که این عوامل بیشتر، برخاسته از امور نادرست و باورهای غلط و رفتارهای نادرست و اسراف آمیز خود مردم و جامعه، وجود بلا یا و آزمایش‌های الهی، غفلت از توحید یا ضعف ایمان، و فریب خوردگی مردم از گروهی، جهل بشر، عدم تفکر و تأمل در موضوعات مختلف زندگی است.

فال نیک همانند فال بد، به هیچ وجه، اثر طبیعی ندارد؛ اما از لحاظ روانی، روح امیدواری را در افراد، تقویت کرده، آنان را به سوی تلاش بیشتر سوق می دهد. فال گرفتن برای گشودن دری برای خوش بینی و امیدواری بسیار خوب است. ولی فال بد موجب ناامیدی و ناتوانی است و به شدت محکوم شده است. به همین دلیل، در روایات اسلامی به فال نیک سفارش شده است. فال بد باعث کم رنگ شدن نقش خداوند در زندگی و غفلت از توحید، فریب خوردگی مردم، یاس و ناامیدی می شود. پیشوایان معصوم (ع) راه حل هایی برای درمان تطیّر ارائه داده اند از جمله: بی اعتنائی، توکل، دعا، ولایت ائمه اطهار و قرائت قرآن، فال خوب زدن....

۱. ر. ک: المفردات فی غریب القرآن، ذیل واژه «طیر».
۲. ر. ک: الحيوان «جاحظ»، ذیل «طائر».
۳. لسان العرب، ۳ / ۲۴۴۱.
۴. المیزان، ۳۷۳/۱۵.
۵. كشف الأسرار و عدة الأبرار، ۲۱۳/۸.
۶. جامع البيان، ۶۶/۹؛ الجامع لأحكام القرآن، ۱۶۹/۷.
۷. التحقيق فی كلمات القرآن الكريم، ۱۵۳/۷.
۸. تاج العروس، ۷ / ۱۵۵.
۹. التحقيق فی كلمات القرآن الكريم، ۱۵۵/۷.
۱۰. المفردات فی غریب القرآن/۵۲۸.
۱۱. حاشیه شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی، ۳۶۱/۵.
۱۲. التفسیر الكبير، ۳۴۴/۵.
۱۳. روح المعانی، ۴۹/۹؛ الکشاف، ۳ / ۳۷۱.
۱۴. جامع البيان، ۶۶/۹ و ۲۳۹/۸.
۱۵. التحرير و التنوير، ۶۷/۹.
۱۶. الکشاف، ۳۷۱/۳.
۱۷. روح المعانی، ۳۲/۱۵.
۱۸. تفسیر من وحی القرآن، ۱۳۶/۱۹.
۱۹. التفسیر الكبير، ۵۶۰/۸؛ روح المعانی، ۴۹/۶.
۲۰. مجمع البيان، ۶۲۲/۶.
۲۱. ر. ک: لسان العرب؛ الصحاح؛ قاموس المحيط و مجمع البحرين، ذیل «فال».
۲۲. ابن منظور و صاحب قاموس المحيط.
۲۳. ن. گ: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام «جواد علی».
۲۴. کتاب العين، ۳۳۶/۸؛ لسان العرب، ۵۱۳/۱۱.
۲۵. تاج العروس، ۵۳۹/۱۶.
۲۶. المیزان، ۷۱/۱۹.
۲۷. التحرير و التنوير، ۳۶۳/۲۲؛ تفسیر من وحی القرآن، ۱۳۵/۱۹.
۲۸. روح المعانی، ۳۳۳/۱۲؛ تفسیر ملاصدرا، ۶۱/۵.
۲۹. تفسیر من وحی القرآن، ۱۳۵/۱۹؛ الفرقان، ۲۶۱/۹.
۳۰. التفسیر الكبير، ۴ / ۱۴۵؛ المیزان، ۳۷۳/۱۵؛ الکشاف، ۳۷۱/۳؛ نورالثقلین، ۹۳/۴؛ تفسیر نمونه، ۴۹۱/۱۵؛ تفسیر من وحی القرآن، ۲۱۵/۱۷؛ جامع البيان، ۲۰۸/۱۱.
۳۱. المنار، ۸۷/۹؛ تفسیر روح المعانی، ۴۹/۶؛ التحرير و التنوير، ۶۶/۹.
۳۲. تفسیر نمونه، ۳۴۰/۱۸.
۳۳. فی ظلال القرآن، ۲۹۶۲/۵؛ التفسیر الكبير، ۲۶۱/۹؛ كشف الأسرار و عدة الأبرار، ۲۱۳/۸؛ تفسیر طبری، ۱۸۸/۲.
۳۴. تفسیر روح المعانی، ۳۳۳/۲.
۳۵. التحرير و التنوير، ۳۶۳/۲۲.
۳۶. الکشاف، ۵۳۸/۱.
۳۷. التفسیر الكبير، ۱۴۵/۴؛ التحرير و التنوير، ۱۲۹ / ۴.

٣٨. اللباب في علوم الكتاب، ٥٠٧/٦.
٣٩. الميزان، ٨/٥.
٤٠. مجمع البيان، ١٢١/٣؛ التفسير الكبير، ١٤٥/٤؛ اللباب في علوم الكتاب، ٥٠٧/٦؛ الكشاف، ٥٣٨/١؛ و: ١٢١/٣؛ الجامع لأحكام القرآن، ١٨٣/٥.
٤١. الميزان، ٨/٥؛ مجمع البيان، ١٢١/٣؛ تفسير نمونه، ٢٠/٤؛ الجامع لأحكام القرآن، ١٨٣/٥؛ اللباب في علوم الكتاب، ٥٠٧/٦.
٤٢. التحرير والتنوير، ١٣٠/٤.
٤٣. تفسير تسنيم، ٥٦٤/١٩.
٤٤. الميزان، ٧٧/١٧؛ الكشاف، ٩/٤؛ التفسير الكبير، ٣٦٢/٩؛ في ظلال القرآن، ٢٩٦٢/٥.
٤٥. الميزان، ٨٧/١٥؛ تفسير نمونه، ٤٩١/١٥؛ في ظلال القرآن، ٢٦٤٥/٥.
٤٦. تفسير من وحي القرآن، ١٣٦/١٩؛ التفسير الكبير، ٢٦٢/٩؛ الميزان، ٧٧/١٧؛ كشف الأسرار و عدة الأبرار، ٢١٣/٨؛ الفرقان، ٢٣ / ٣٢؛ الكشاف، ٣٧١/٣؛ في ظلال القرآن، ٢٩٦٢/٥.
٤٧. كشف الأسرار و عدة الأبرار، ٧١٠/٣؛ روض الجنان و روح الجنان، ٣٥٢/٨، و: ٤٩٦/٦؛ الميزان، ٢٢٧/٨؛ و: ٣٧٣/١٥؛ التحرير و التنوير، ٦٧/٩؛ مجمع البيان، ٧١٩/٣؛ التفسير الكبير، ٥٦٠/٨، و: ٣٤٤/٥؛ حاشية شيخ زاده بر تفسير بياضوى، ٢٧٩/٤؛ تفسير من وحي القرآن، ٢١٦/١٧؛ الكشاف، ٣٧١/٣؛ الجامع لأحكام القرآن، ١٧٠/٧.
٤٨. الميزان، ٨/٥.
٤٩. الجامع لأحكام القرآن، ١٨٣/٥.
٥٠. تفسير تسنيم، ٥٦٦/١٩؛ مجمع البيان، ١٢١/٣.
٥١. التحرير و التنوير، ١٣١/٤؛ تفسير المنار، ٢٦٦/٥؛ التحرير و التنوير، ١٣١/٤.
٥٢. ر. ك: الخصال «شيخ صدوق»، ٤١٧/٢.
٥٣. الرسائل، ٣٨/٢؛ الوسائل الى الرسائل، ٢٨٨/٥.
٥٤. كنز العمال، ١٠/٥٦٥٥٦.
٥٥. الجامع لأحكام القرآن، ١٧٠/٧؛ اللباب في علوم الكتاب، ٢٧٩/٩.
٥٦. كنز العمال، ١٠/٢٨٥٧٠.
٥٧. المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، ٧٨٩/٦؛ الجامع لأحكام القرآن، ١٦٩/٧؛ الطيرة و الفال في ضوء الكتاب و السنة، ١١٥/١.
٥٨. صحيح بخارى، ٢١٧١/٥.
٥٩. التحرير و التنوير، ٦٦/٩.
٦٠. كشف الأسرار و عدة الأبرار، ٧١٠/٩.
٦١. نهج البلاغة/ كلمة قصار ٣٩٢.
٦٢. المستطرف في كل فن مستظرف، ٥١٥/١.
٦٣. الجامع لأحكام القرآن، ١٧٠/٧.
٦٤. سفينة البحار، ١٠٢/٢.
٦٥. صحيح بخارى، ٢١٧١/٥.
٦٦. الميزان، ٢٢٧/٨؛ الجامع لأحكام القرآن، ١٧٠/٧؛ المنار، ٨٨/٩؛ الفرقان، ٢٦٢/٩.
٦٧. التفسير الكبير، ١٤٥/٤؛ الفرقان، ٩٥/١٥؛ في ظلال القرآن، ٢٦٤٥/٥؛ تفسير نمونه، ٤٩٢/١٥؛ روح المعاني، ٣٣٣/١٢؛ تفسير ملاصدرا، ٦١/٥؛ تفسير تسنيم، ٥٦٣/١٩.
٦٨. اسلام و عقايد و آراى بشرى، ٤٨٩/١.
٦٩. الميزان، ٨٦/١٩.
٧٠. كندوكاوى در باره استخاره و تفأل، ١٦٩/١.
٧١. نهج البلاغة «فيض الاسلام»/ كلمة قصار ٣٩٢.
٧٢. وسائل الشيعة، ٣٦١/١١.
٧٣. بحار الأنوار، ٣٤/١٤.
٧٤. فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، ٢٦٢/١٠.
٧٥. وسائل الشيعة، ٣٦٢/١١.
٧٦. سنن أبى داود، ٢٥٣/٤.
٧٧. الميزان، ٨٧/١٩.
٧٨. سفينة البحار، ١٠٢/٢؛ فتح البارى، ٢٦٣/١٠.
٧٩. الميزان، ٨٧/١٩؛ سفينة البحار، ١٠٣/٢.
٨٠. الميزان، ٨١/١٩.
٨١. همان، ٨٤/١.
٨٢. همان، ٨٦/١.